

نمیشود، و از ایشان پرسش کرد و گفتند که دفتر خالصه های شاهی در حلوان است. پس فرستاد تا آنها آورده و هر چه را برای کسری و خاندان کسری بود از آن برآورد و آنها خالصه معاویه قرار داد. و چنین شد که از زمین کوفه و سواد آن درآمد معاویه به یکصد کرور درهم رسید. و معاویه به عبدالرحمن بن ابی بکر والی بصره نیز چنین نوشت و او را دستور داد که هدایای نوروز و مهرگان ایرانیان را نزد وی فرستند، در نوروز و جز آن در مهرگان، و از این بابت بیست کرور درهم نزد وی فرستاده میشد.»<sup>۱</sup>

زیادبن ابیه طبق آنچه در نهج البلاغه آمده است<sup>۲</sup> والی علی بن ابیطالب در زمان خلافت او در خوزستان و فارس و کرمان بود. به علی خبر رسید که وی به بهانه اینکه ایرانیان خراج خود را تمام و کمال نپرداخته اند مبالغ کثیری از وجوه دریافت شده را برای خودش نگاه داشته و تنها بخش ناچیزی از آنها را به بیت المال فرستاده است، بدین مناسبت علی در نامه تندی از او در این باره مؤاخذه کرد<sup>۳</sup>. اندکی بعد، به علی خبر رسید که عبدالله بن عباس والی او در بصره نیز از اموال بیت المال مبلغ کلانی برای خود برداشته است. این بار هم علی نامه بازخواستی برای او فرستاد<sup>۴</sup>، ولی وی به لطایف الحیل از استرداد پول خودداری کرد، و شگفت آنکه هم او اندکی بعد در مقام امیرالحاج در مکه حج گذارد و زیادبن ابیه نیز در مقام خود باقی ماند<sup>۵</sup>.

«پس از جنگهای سخت باز مهاجمان عرب فاتح شدند، و شروطی نهاده شد که از دل بستگی مفرط مسلمانان به غنایم حکایت میکرد. مثلاً به گفته بلاذری و برخی دیگر، فرمانده لشکر عرب در آذربایجان، خدیفة بن الیمان در مقابل دریافت مبلغی سنگین تر متعهد شد که از آن پس کسی از مردم آن ناحیه را نکشد و از آنان

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲ - نهج البلاغه، ترجمه فارسی فیض الاسلام، ص ۸۷۱.

۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۰.

۴ - همانجا، ص ۱۲۱.

۵ - همانجا، ص ۱۴۰.

اسیری نگیرد و آتشکده ای را ویران نکند و بر کردها تعرضی روا ندارد و خاصه اهل منطقه شیز (تخت سلیمان کنونی) را از پسایکوبی و آوازخوانی در روزهای عید و انجام آزادانه دیگر مراسم مذهبی باز ندارد.<sup>۱</sup>

«ثروت و مکنّت بی پایانی که از آغاز فتوح بهره اعراب شد، خیلی زود این فاتحان را به تن پروری و فساد کشانید، چنانکه ربتیل سیستانی به اعراب گفت: آرزو که بدینجا آمدید شکمهایتان به پشت چسبیده بود و چهره هایتان سیاه بود، و خویشان را از برگ خرما تابه میساختند و پیمان نیز نگاه میداشتند. آیا اکنون همانانید که بودید؟»<sup>۲</sup>

ایران گاو شیرده امپراتوری عرب از نظر خراج و مالیات بود. «تاریخ تمدن اسلامی» تصریح میکند که خراج خراسان و عراق بتنهایی نیمی از جمع مالیات همه ممالک اسلامی را تشکیل میداد.<sup>۳</sup> و البته این خراج رسمی، غیر از مبالغ سرشاری بود که حکام عرب و وابستگان آنها برای شخص خود از مردم زیر فرمان خویش به زور میگرفتند. موضوع مسلمان شدن ایرانیان نه تنها برای عمال خلافت مهم نبود، بلکه اصولاً مطلوب هم نبود، زیرا جزیه پرداختی آنان را از میان میبرد، بدین جهت در موارد بسیار، بخصوص در دوران حکومت حجاج بن یوسف ثقفی برای قبول اسلام از جانب زرتشتیان موانع فراوان تراشیده میشد.<sup>۴</sup>

بعکس اگر قضیه پول بصورت قابل قبولی حل میشد، در نگاهداری آتشکده ها اشکالی دیده نمیشد. به نوشته بلاذری مردم قومس (دامغان) حاضر به پرداخت پانصد هزار درهم شدند بشرط آنکه تازیان آتشکده های آنانرا ویران نکنند و کسی را از ایشان به اسیری نبرند، و سردار عرب این قرارداد را پذیرفت<sup>۵</sup>، و به نوشته یعقوبی مردم

۱ - R. Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، نقل از فتوح البلدان بلاذری.

۲ - سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۲۹.

۳ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۹۰.

۴ - تاریخ طبری، وقایع سال ۸۳ هجری، ص ۱۱۱۲-۱۱۲۰.

۵ - فتوح البلدان، ص ۲۶۴.

کرمان با عثمان حاکم عرب ایالت خود توافق کردند که دو هزار هزار (دو میلیون) درهم پردازند، و دو هزار غلام و کنیز نیز بسرای خلیفه بفرستند، بشرط آنکه آئین خود را نگاه دارند<sup>۱</sup>، و باز به روایت طبری «مردم اصفهان صلح آوردند و پذیرفتند که با حفظ آئین خود جزیه پردازند»<sup>۲</sup>

«در عهدنامه هایی که میان سرداران عرب و شهرهای مختلف ایران بسته شده بود برای هریک از این شهرها پرداخت مبلغ سالانه معینی به عنوان خراج و جزیه مقرر شده بود و از آنجمله بود هزار هزار درهم برای نسابور، هزار هزار درهم برای بخارا، هزار هزار درهم برای هرات، هفتصد هزار درهم برای سمرقند، ششصد هزار درهم برای طوس، چهارصد هزار درهم برای ابیورد، سیصد هزار درهم برای فسا»<sup>۳</sup>.  
«خراج تمامی مصر در دوران معاویه در حدود ۳۰ میلیون درهم یعنی برابر با خراج ری در ایران بود. خراج شام و فلسطین و اردن و شبه جزیره عربستان و یمن بر رویهم ۶۰ میلیون درهم، یعنی تقریباً یکدهم خراجی بود که ایرانیان به بیت المال خلافت میپرداختند»<sup>۴</sup>

در دوران خلافت عباسیان مالیاتهایی که از مناطق مختلف ایران گرفته میشد پیشاپیش به حکام این مناطق مقاطعه داده میشد، یعنی خلیفه سالانه مبلغ معینی از این سبابت میستاند و در عوض دست والی یا حاکم را در جمع آوری درآمدها و طبعاً هر گونه فشار و زورگونی و سوء استفاده شخصی بازمیگذاشت، و ایسن روش از زمان مأمون در مورد عبدالله بن طاهر والی خراسان و فضل بن مروان والی فارس و خوزستان معمول شد. جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی فهرست دقیقی از مالیاتهای پرداختی مناطق مختلف ایران را در زمان مأمون که توسط ابن خلدون در کتاب تاریخ او مشخص شده است و بطور کلی دو تا سه برابر مالیاتهایی است که از جانب همین استانها

۱ - البلدان، ص ۶۲.

۲ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۶۳.

۳ - عبدالحسین زرین کوب، در: «تاریخ ایران بعد از اسلام»، ص ۳۸۲.

۴ - تاریخ یعقوبی، از کتاب تشیع و سیاست در ایران بهرام چوبینه، ج ۲، ص ۶۲.

در دوران ساسانیان پرداخت میشد، و به گفته کسانی از صاحب‌نظران معاصر ما «پشت مردم ایران در آنزمان در زیر سنگینی آنها خم شده بود» در تاریخ تمدن اسلامی خود بتفصیل نقل کرده است.<sup>۱</sup>

### چو با تخت منبر برابر شود...

در تاریخ همه تمدنهای جهان، بدشواری میتوان نمونه ای از اختلاف فرهنگی و مدنی میان بنیانگذاران یک امپراتوری با ملل و اقوام عضو آنان، در حدی بارزتر از اختلافی یافت که میان فاتحان بی فرهنگ و ابتدایی امپراتوری عرب با ایرانیان شکست خورده ولی برخوردار از فرهنگی بسیار برتر و فراگیرتر وجود داشته است. درین راستا نه تنها در آثار محققان جهان غرب که در این مورد اتفاق نظر دارند، بلکه در آثار مورخان خود جهان اسلام نیز گواهی های فراوان میتوان یافت:

«ابوموسی اشعری به عمر نوشت که نامه ها که از تو به ما میرسند تاریخ ندارد. عمر از همراهان پرسید که تاریخ نهادن چیست؟ یکی برخاست و گفت: چیزی است که عجمان (ایرانیان) کنند، و نویسند در ماه فلان از سال فلان. عمر گفت: چیزی نکو است. بعضی گفتند: به تاریخ رومیان بنویسید. گفته شد که آنها از روزگار ذوالقرنین آغاز کنند و این دراز است. بعضی دیگر گفتند به تاریخ پارسیان بنویسید. و چنین بود که سال را از هجرت نبوی آغاز کردند».<sup>۲</sup>

«خالد قسری (نماینده خاص خلیفه) روی منبر رفت و برای مردم خطابه ای خواند که در جریان آن چند خطای فاحش در نقل آیاتی از قرآن از او سر زد، بقسمی که سراسیمه خطبه را برید. اما در آن میان یکی از حاضران فریاد زد که: ای امیر، نگران مشو که قرآن را از حفظ نداری. مرد عاقل که قرآن حفظ نمیکند!»<sup>۳</sup>

۱ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۶۴ و ص ۲۶۵.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۲۳.

۳ - تاریخ تمدن اسلامی، ج ۴، ص ۱۰۵.

«یکی از اخباریان برایم نقل کرد که از کسی از بزرگان شام که در صف صاحب‌نظران جای داشت پرسیدم: این ابوتراب (کنیه علی بن سن ایطالب) که امیرالمؤمنین معاویه او را بر سر منبر لعن می‌کند کیست؟ گفت: درست نمیدانم، ولی گمان دارم که یکی از راهزنان ایسام فتنه بوده است»<sup>۱</sup> و نیز میتوان خواند که: «در انجمن در باره ابوبکر و عمر و علی و معاویه سخن می‌گفتیم، جمعی از عامیه می‌آمدند و سخنان ما را میشنیدند. یکی از آنها که ریشی انبوه تر داشت و ظاهراً از دیگران خردمندتر بود به من گفت: چرا اینقدر در باره علی و معاویه و فلان و فلان حرف می‌زنید؟ گفتم: تو خود در این باب چه نظر داری؟ پرسید: در باره کی؟ گفتم: در باره علی چه میدانی؟ گفت: میدانم که در جنگ حنین با پیغمبر صلی الله علیه و سلم جنگید و کشته شد»<sup>۲</sup>. خود مسعودی، پس از نقل شواهدی دیگر از همین قبیل، چنین نتیجه می‌گیرد که: «این زمان عامه مسلمانان فرومایگان را برتری دهند و غیرعالمان را عالم شمارند، و خود یا بدنبال دف زدن و عنتری روانند یا با شعبده بازان تردست و دروغزن سرگرمند و گوش به قصه پردازان جعال دارند یا به تماشای تازیانه خورده یا بدار آویخته ای گرد می‌آیند. نیکی را از بدی باز نشناسند و از درآمیختن بدکار و نکوکار و کافر و مؤمن باک ندارند. چون فراهم آیند چیره شوند و چون پراکنده شوند شناخته نشوند»<sup>۳</sup>.

«باسوادان عرب که نوشتن میتوانستند در صدر اسلام اینها بودند: علی بن ایطالب، عمر بن خطاب، طلحة بن عبیدالله، عثمان بن سعید، ابان بن سعید، یزید بن ابی سفیان، خاطب بن عمرو، علاء بن حضرمی، ابوسلمة بن عبدالاشهل، عبدالله بن سعد، حویطب بن عبدالعزی، ابوسفیان بن حرب و پسرش معاویه، جهیم بن صلت»<sup>۴</sup>  
 «نه تنها در حجاز جز هفت یا دوازده تن کاغذنویس که از نظر

۱ - مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۳۵.

۲ - همانجا، ج ۲، ص ۳۷.

۳ - همانجا، ج ۲، ص ۳۹.

۴ - جرجی زیدان در: «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۴۵۲.

جامعه عرب مردمی حقیر و بی ارزش به شمار میرفتند وجود نداشت، بلکه اصولاً عرب قلم را حقیر میشمرد و نویسندگی را تحقیر میکرد، و این روح حتی پس از اسلام نیز در میان پیشرفته ترین گروههای قریش رایج بود. آنچه بنظر آنان مقدس بود شمشیر بود و اسب، نه قلم.<sup>۱</sup>

«اگر یکنفر از اعراب به آموختن صرف و نحو زبان خود میپرداخت، عربهای دیگر او را سرزنش میکردند که کار موالسی را در پیش گرفته است. حکایت کرده اند که روزی مردی قریشی به عربی برخورد که کتاب سیبویه میخواند. بر او برآشت و گفت: وای بر تو که همت خودت را پست کرده و به آداب بندگان روی آورده ای.»<sup>۲</sup>

«حد تمدن تازیان را در دوره جاهلیت از اینجا میتوان شناخت که اصطلاحات علوم و فنون مطلقاً در زبان عربی وجود نداشت و از لغات سیاسی و حقوقی نیز عاری بود. در عوض برای آلت مسرد هزار گونه اسم و لقب و کنیه داشتند و حتی «نقس نفیس» را که جان آدمی است جزو اسامی آن عضو به شمار میآوردند.»<sup>۳</sup>

«ثعالبی و ابن فارس بیش از ۴۰۰ نام عربی برای شتر و بچه شتر ضبط کرده اند و در همین حدود لغاتی برای سوسمار و خار بیابان و نخل، در حالیکه برای مفهوم قلم یا کساغذ حتی یک لغت هم نداشته اند، و کلمه قلم نیز که در قرآن بکسار رفته از کلمه Calamos یونانی گرفته شده است که در لاتینی نیز بصورت Calamus آورده شده است.»<sup>۴</sup>

«از سعیدالخدیری روایت شده کسه از پیامبر اذن کتابت علم خواست و پیامبر او را اجازت نداد. و از عبدالله ابن عباس روایت شده که کتابت را نهی کرده و گفته بود هرکس که پیش از شما دست به کتابت زد گمراه شد. و مردی نزد او رفت و گفت کتابی نوشته ام و

۱ - علی شریعتی در: «اسلام شناسی. درسهای دانشگاه مشهد»، ص ۴۲.

۲ - تاریخ تمدن اسلامی، ج ۳، فصل ۲.

۳ - میرزا آقاخان کرمانی: سه مکتوب.

۴ - نوبخت در «دیوان دین»، ص ۳۹۱.

میخواهم بر تو عرضه کنم. چون بدو نشان داد از وی بگرفت و در آب شست. گفتند چرا چنین کردی: گفت زیرا هنگامیکه نوشتند به کتابت اعتماد میکنند و از حفظ دست میکشند و علمشان از یاد میرود»<sup>۱</sup>

«عبدالله بن طاهر دستور داد که کتاب وامسق و عذرا را که داستانی ایرانی بود که در زمان انوشیروان گرد آمده بود در آب انداختند زیرا که گفت ما غیر از قرآن و حدیث پیامبر چیزی نمیخوانیم و این کتاب که نوشته مغان است پیش ما مردود است. پس فرمود که در قلمرو او هر جسا که کتابی از تصانیف عجم باشد جمله را بسوزانند»<sup>۲</sup>

«عبدالله مسعود که از بزرگان صحابه است دستور داد همه کتابهایی را که به غنیمت آورده بودند با آب بشویند. هم او بود که داستان شق القمر را ساخت»<sup>۳</sup>

سروران نورسیده، حتی در ابتدایی ترین ضوابط حکومتی خود، از همان آغاز الزاماً به سراغ کسانی رفتند که در قاموس آنها «موالی» شمرده میشدند:

«نامه ای به عمر رضی الله عنه رسید، مورخه شعبان. عمر به تردید اندر شد که کدام شعبان مقصود است. پس وجوه صحابه را به شور در این کار دعوت کرد و اصحاب چنین رأی دادند که باید از ایرانیان که بر هر چیزی عالم و ماهرند امداد جوئیم و راه ضبط اوقات و تقسیم اموال در مواقع معینه و توقیت مکاتبات را از آنان فراگیریم. و آنگاه از هر زمان پارسی ارانه طریق طلب کردند و او حفظ اوقات و شماره ماه و سال را به ایشان آموخت و عمر از روی گفته های هر زمان تاریخ هجری را وضع کرد که از آنوقت تاکنون میان ما مسلمانان دائر است»<sup>۴</sup>

«در زمان خلافت عمر رضی الله عنه، ابوهریره غنائمی را که از

۱ - كشف الظنون، چاپ اسلامبول، ج ۱، ص ۳۳.

۲ - تذكرة الشعراء، ص ۲۶.

۳ - دراسات في الكافي والبخاري، ص ۱۹.

۴ - تقسيم البلدان ابرالفدا، چاپ پاریس، ص ۷.

بحرین برگرفته بود بهمراه آورده بود. عمر از مقدار آن پرسید. گفت: ۵۰۰ هزار درهم. عمر از این رقم به شگفت آمد و پرسید: خودت میفهمی که چه میگویی؟ گفت: آری، پنج بار ۱۰۰ هزار. آنگاه عمر بر منبر برآمد و گفت: ایهاالناس، مالی برای ما رسیده است از حساب بیرون. میخواهید آنرا با پیمانہ میانتان تقسیم کنم یا آنکه آنرا ششمار کنیم؟ مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من خبر یافته ام که این ایرانیان برای اینکار دیوانی دارند، تو هم برای ما دیوانی بنیاد بگذار.<sup>۱</sup>

«بیشتر جواهراتی که در صدر اسلام بدست عربها افتاد از ایران بود، زیرا تمام جواهراتی که در چندین قرن در ایران جمع آوری شده بود یکجا بدست آنها افتاد. اما عربها ارزش واقعی آنرا نمیدانستند. بدین جهت چون عمر آنها را تقسیم کرد مسلمانان آنرا ارزان فروختند، بسا که یک نگین را به پنج درهم میفروختند در صورتیکه بهای واقعی آن ۲۰,۰۰۰ درهم بود. بعدها که عربها شهرنشین شدند قیمت جواهرات را دانستند، چنانکه هارون الرشید یک نگین یاقوت را به چهل هزار دینار خرید و به کنیز مسیحی خود هدیه داد.<sup>۲</sup>»

«اعرابی پاره یاقوتی در غارت تیسفون یافت در غایت جسودت و نفاست، و آنرا نمیشناخت. کسی به او رسید که قیمت آن میدانست، آنرا از او به هزار درم بخرید. شخصی بدین واقف گشت و گفت: آن یاقوت ارزان فروختی. گفت بخدا سوگند اگر دانستی که بالاتر از هزار رقمی باشد، آنرا در بهای آن طلبیدمی.»<sup>۳</sup> «اعرابی دیگر را قطعه زری بدست آمد. در میان لشکر ندا داد که صفرا را به بیضا (زرد را به سفید) که خریدار است؟ و گمانش آن بود که نقره از طلا گرانبہتر باشد.»<sup>۴</sup> «جماعتی از اعرابیان انبانی پر از کافور یافتند. پنداشتند که نمک است. قدری از آن در دیگ ریختند. طعم تلخ شد و اثر نمک در

۱ - نہایۃ الارب، چاپ قاہرہ، ج ۸، ص ۱۹۷.

۲ - تاریخ تمدن اسلامی، ترجمہ فارسی، ص ۹۷۹.

۳ - تجارب السلف، چاپ تہران، ص ۲۶۸.

۴ - همانجا.

آن پدید نیامد. شخصی این دریافت و آن همه را به کرباس پاره ای که دو درم ارزیدی بخرید»<sup>۱</sup>

«سطح فرهنگ و تربیت سپاهیان عرب و حتی سرداران بزرگ ایشان چنان نازل بود که از درک ارزش اشیایی که با منتهای هنرمندی و چیره دستی ساخته شده بود و در تیسفون بدست آورده بودند عجز داشتند و در نتیجه آنها را براساس سوره مربوط به غنائم تقسیم کردند، یعنی ظروف زیبای نقره و طلا را که از لحاظ هنری بسی بدیل بود ذوب کردند و به شمش مبدل ساختند و پارچه های زیبای زربفت را قطعه قطعه کردند»<sup>۲</sup>

«ولیدبن صالح مرا گفت: به اهواز آمدم و نبردی سخت کردیم و پیروز شدیم و بنده بسیار بدست آوردیم و آنها را در میان خود تقسیم کردیم. پس عمر رضی الله عنه به ما نوشت که شما خود توانایی آباد کردن این زمین ها ندارید. این اسیران را آزاد کنید تا چنین کنند و برایشان خراج ببندید. پس ما همه را آزاد کردیم»<sup>۳</sup>

«بیشتر دبیران خلافت در خراسان از مغان بودند و دفترهایشان به فارسی بود»<sup>۴</sup>

«شاهنشاهی ساسانی سرمشقی بود برای گردانیدن کارها به گونه ای مطلوب و شایسته»<sup>۵</sup>

«دستگاه دیوان ساسانی را تازیان بطور کامل بیگمان با بعضی تعدیلات، تقلید کردند، ولی اساساً دستگاه خلافت دنباله رو دستگاه دیوانی ساسانی بود»<sup>۶</sup>

«اعراب فاتح از لحاظ فرهنگ و تربیت بمراتب پایین تر از ایرانیان مغلوب بودند، به این معنی که چه از حیث مرحله تکامل

۱ - همانجا، ص ۲۶۷.

۲ - I.P. Petrushevskii در: «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۴۷.

۳ - فتوح البلدان، ص ۲۴۳.

۴ - دستورالوزراء جهشیاری، ص ۶۷.

۵ - جاحظ در: «فی مناقب الترمک»، چاپ وان فلوتن، لیدن، ص ۴۳.

۶ - R. Frye در، «عصر زرین فرهنگ ایران»، ترجمه فارسی، ص ۱۶۷.

اجتماعی و چه از جهت فرهنگ مادی و معنوی در درجه نازلتری قرار داشتند. آنها جز زبان عربی و دین اسلام چیزی با خود به ایران نیاوردند. اعراب فاتح که برای اداره یک دولت بزرگ فاقد تجربه و مأموران کاردان بودند ناگزیر نظامات و سنن سیاسی و اداری باستانی ایران را پذیرفتند و با احتیاجات خویش سازش دادند.<sup>۱</sup>

نمونه بسیار گویایی از این تضاد فرهنگی را در واقعه معروف کتابسوزی های دوران جهانگشایی عرب میتوان یافت:

«گفته اند که وقتی سعد بن ابی وقاص بر مداین دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید. نامه به عمر بن خطاب نوشت و در باب این کتابها دستوری خواست. عمر در پاسخ نوشت که آنهمه را به آب افکن، که اگر آنچه در آن کتابها هست سبب راهنمایی است خداوند برای ما قرآن را فرستاده است که از آنها راهنماتر است، و اگر در آن کتابها جز مایه گمراهی نیست خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است. از این سبب آنهمه کتابها را در آب یا در آتش افکندند»<sup>۲</sup>

بدنبال ابن خلدون، مورخ بسیار سرشناس دیگری از جهان اسلام، حاجی خلیفه، در کشف الظنون خود در همین باره چنین نوشت:

«عرب در صدر اسلام به هیچیک از علوم مگر به زیان خودش و به فن طب که بر اثر حاجت عموم نزد برخی از افراد آن قوم موجود بود به چیز دیگر توجه نداشت، و این عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و استواری بنیادی ایمان مسلمین از خللی بود که نتیجه نفوذ علوم اوائل است، تا آنجا که روایت میکنند که مسلمانان آنچه کتاب در فتوحات بلاد یافتند سوختند و نظر در تورات و انجیل را ممنوع کردند تا اتحاد و اجتماع کلمه در فهم الله و عمل به کتاب الله و سنت رسول حاصل شود، و این حال تا آخر عصر تابعین دوام داشت و از آن پس اختلاف آراء و انتشار مذاهب رواج یافت و توجه به تدوین به میان آمد...<sup>۳</sup>»

۱ - A.U. Yakubovskii در: «تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم میلادی»، ترجمه فارسی، ص ۱۵۹.

۲ - ابن خلدون، مقدمه، چاپ قاهره، ص ۲۸۵.

۳ - کشف الظنون، چاپ اسلامبول، ج ۱، ص ۳۳.

«عرب هرگاه هنگام فتوحات خود به کتبی دست مییافت به سوختن و نابود کردن آنها مبادرت میورزید، چنانکه چون عمرو بن العاص مصر را فتح کرد به فرمان عمر ذخایر علمی آنرا بسوخت و در ایران نیز فاتحان عرب از نظایر این اعمال خودداری نکردند، چنانکه سعد بن ابی وقاص بفرمان خلیفه عمر خزانه های کتب ایران را از میان برد.»<sup>۱</sup>

شادروان عبدالحسین زرین کوب، در کتاب معروف دو قرن سکوت - پیش از آنکه سالها بعد در کتاب دیگرش «کارنامه اسلام» حرفش را پس بگیرد - در همین باره نوشته بود:

«درست است که این خبر در کتابهای کهنه قسرون اول اسلامی نیامده است و بهمین جهت بعضی از محققان در صحت آن دچار تردید گشته اند، اما مشکل میتوان تصور کرد که اعراب با کتابهای مجوس رفتاری بهتر از این کرده باشند.»<sup>۲</sup>

در کتاب تاریخ التمدن الاسلامی اثر معروف جرجی زیدان که تاکنون بیش از سی بار در دنیای عرب به چاپ رسیده و ترجمه فارسی آن نیز در سال ۱۳۳۵ بهترین کتاب سال در ایران اعلام شده و بنویسه خود چندین بار تجدید چاپ شده است. مورخ معتبر مصری قرن گذشته ده صفحه تمام از جلد سوم کتاب خود را بهمین موضوع انهدام کتابخانه های ایران و مصر اختصاص داده است و در آن میتوان خواند که: «به پیروی از کسانی که در سالهای اخیر آتش سوزی این کتابخانه ها را در هنگام حمله اعراب با نظر تردید نگریسته اند، خود من نیز تا چند سال پیش که کتاب «تاریخ مصر الحدیث» خودم را نوشتم با این نظر ابراز موافقت کردم، ولی در سالهای پس از انتشار این اثر، با مطالعات بیشتر و با بررسی به منابعی زیادتر، اکنون نظر طرفداران این انهدام را بر اساس شش ارزیابی مختلف مرجع میدانم».

۱ - اخبارالحکماء، چاپ قاهره، ص ۲۳۳؛ تاریخ تمدن اسلامی، ج ۳، ص ۴۱-۴۷؛

دکتر ذبیح اله صفا در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، شماره ۱، تهران، ۱۳۳۲

۲ - عبدالحسین زرین کوب در: «دو قرن سکوت»، ص ۱۲.

سپس وی این دلایل را که برای آگاهی بر آنها میتوان به خود کتاب تاریخ تمدن اسلامی (ترجمه فارسی، صفحات ۴۳۴ تا ۴۴۴ مراجعه کرد) یکایک و بصورتی مستند شرح میدهد. نتیجه گیری نهائی مؤلف از این ارزیابی این است که چون اعراب در دوران جهانگشایی با تعصب مذهبی صدر اسلامی خود معتقد بودند که مسلمانان نباید جز قرآن که ناسخ همه کتابهای دیگر است کتابی بخوانند، تصمیم آنان بر این شد که همه کتابهایی را که در کتابخانه های سرزمینهای متصرفی خود بیابند از میان ببرند. ولی بعد از آنکه با تماس با تمدنهای بزرگ ایران و بیزانس خودشان نیز به تمدن گرانیدند، کوشیدند تا گذشته خجالت انگیز کتابسوزی خود را انکار کنند یا لااقل آنرا به فراموشی بسپارند. ارزیابی مشابهی را در کتاب ضحی الاسلام تألیف احمد امین مورخ نامی دیگر جهان کنونی عرب میتوان یافت.

چیزی که برای خود من در این باره سؤال برانگیز است اصرار فراوانی است که روشنفکرانی از جامعه ایرانی خود ما در نفی این نوشته ابن خلدون بزرگترین مورخ جهان عرب، و گاه با تعصبی بیش از خود نویسندگان عرب نشان میدهند، و آنچه نیز در همین راستا، به همین اندازه برایم سؤال برانگیز است این است که اگر واقعاً کتابهای ایرانیان در این حمله از میان نرفته باشند، آیا باید قبول کرد که در حالیکه از تمدنهای باستانی دیگری چون تمدنهای یونان و روم و چین و هند و مصر و بهود و تمدنهای بین النهرین بی استثنا کتابها و الواح و مدارک فراوانی باقی مانده اند که امروز در دسترس جهانیانند، ایران، با همه تاریخ طولانی پیش از اسلامی خود، و با داشتن تمدنی که آثار مختلف مذهبی، فکری، هنری، ادبی و معماری آن را از چین گرفته تا اسپانیا و مراکش، و از کرانه های اقیانوس کبیر تا سواحل اقیانوس اطلس جلوه گر میتوان یافت، تنها تمدن باستانی جهان بوده که هیچ کتابی نداشته و به اصطلاح معروف خود ما «از زیر بوته بیرون آمده» است؟ و تمام هویت مدنی و فرهنگی امپراتوری پهناوری که به گفته

دارمستتر «در طول چند قرن در مقام تلاقی گاه تمدنهای بزرگ چین و هند و یونان و روم، همه راهها بدان ختم میشد» به چند ده کتابی که از پهلوی به عربی ترجمه شده محدود میشده است؟

شاید مطلوب باشد اگر علاقمندانی از جامعه برونمرزی ما که امکانات لازم داشته باشند با ترتیب دادن یک سمینار بین المللی این موضوع حل نشده را توسط گروهی از پژوهندگان صلاحیتدار ایرانی و خارجی در معرض یک ارزیابی جامع بگذارند تا سرانجام به ابهامی که در این باره واقعاً وجود دارد - یا اینکه تعمداً بوجود آمده است - پاسخی روشن داده شود.

## فاجعه زرتشتیان

در نیمه دوم قرن گذشته، در کاوشهای باستان شناسی سلیمانیه عراق، در دهکده ای بنام «هزار مرد»، دستنوشته کهنی بدست آمد که بر آن چامه ای به دو زبان پهلوی و کردی نوشته شده بود، و کارشناسان آنرا سروده ای کهن از دوران حمله تازیان به ایران دانستند. چون این سروده با کلمه هرمزگان آغاز میشود آنرا چامه هرمزگان نامیده اند. متن آن که درینجا آنرا از کتاب نهضت‌های ملی ایرانیان نوشته رفیع حقیقت، محقق ایرانی، نقل میکنم چنین است:

«پرستشگاهها ویران شدند. آت‌شها به خاموش گرائیدند. تازیان ستمکار روستاهای پیرامون شهر را با خود شهر با خاک یکسان کردند. زنان و دختران را به اسیری گرفتند و آزاد مردان در خون خود غلتیدند. کیش بهی (زرتشتی) بی پناه ماند و اهورامزدا به هیچکس مهر نوزید.»

در صد ساله پس از فروریزی شاهنشاهی ساسانی، بخش بزرگی از زرتشتیان ایران ترک وطن کردند و نخست به جزیره هرمز و سپس به سنجان هندوستان رفتند که ماجرای آن در «قصه سنجان»، وقایع نامه ای از آنزمان شرح داده شده است. آوارگان ایرانی بعد از سنجان

---

۱ - نقل از کتاب ایران زمین، نوشته دکتر مزدا تهرانی، ص ۴۰۱.

به سورات در نزدیکی بمبئی کنونی رفتند و بنام «پارسیان» در آنجا بطور ثابت مسکن گزیدند و تدریجاً بصورت اقلیتی سرشناس و محترم در کشور تازه خود «جسا افتادند». ولی در همین سالها، وضع زرتشتیانی که در خود ایران مانده و حاضر به ترک آیین خود نشده بودند بصورتی پیگیر به دشواری گرایید، که وصفی کلی از آنرا از زبان شاپور جاماسب شهریار بخت آفرین موید بزرگ زرتشتیان ایران در پاسخ هوشنگ نریمان فرستاده پارسیان هند در سده نهم هجری - بدانصورت که شادروان استاد پورداود در «ایران شاه» خود نقل کرده است - چنین میتوان خواند: «روزگاری بر ما میگذرد که از کیومرث تا به امروز سخت تر از آن نبوده است، نه از دور ضحاک تازی و افراسیاب تورانی و نه از سکندر یونانی». طبق این روایت در اواخر سده پانزدهم میلادی یکی از دولتمندان پارسی هند مردی از دانشمندان پارسی بنام هوشنگ نریمان را برای دریافت پاسخ به پرسشهای متعدد جامعه پارسیان به ایران فرستاده و موید ایرانی شاپور جاماسب شهریار بخت آفرین در خورشید روز آبانماه سال ۸۴۷ یزدگردی به این پرسشها پاسخ داده و در ضمن متذکر شده است که اصولاً او و دیگر زرتشتیان ایران از وجود چنین همکیشانی در یک گوشه دیگر دنیا بی خبر بوده اند<sup>۱</sup>.

وصف تازه تری از فاجعه همین زرتشتیان را در ارتباط با وارثان کسانی که هزار و سیصد سال پیش از آن بحکم شمشیر آنانرا در سرزمین هزاران ساله خود بیگانه کردند، در قرن گذشته در رساله میرزا ملکم خان بنام «رساله کنسلیطوسیون» (بمناسبت مشروطیت) میتوان خواند: «پراکندگی همان زرتشتیانی که امروز سبب آبادی بمبئی شده اند در خود ایران سببی ندارد مگر بی انصافی و بیرحمی علمای گرام ایران. آخر این حکایت نجس و پرهیز را یک مشت شیعیان ایران از کجا آورده اند؟ اینکه خونبهای غیرمسلمان قیمتت یک خر

۱ - نقل از کتاب «بررسی عقلانی حق، قانون و عدالت در اسلام»، نوشته م. کوهیار، ص ۱۰۵.

مصری است، رأی کدام بی انصاف است؟ پناه باید برد به خدا روزی که خیر و شر مملکت اینطور بدست علمای بیخبر از روزگار بیفتد.»<sup>۱</sup>

این واقعیت را نیز نباید فراموش کرد که زرتشتیان ایرانی در برابر مسلمانان مهاجم از شرایطی که فی المثل به مسیحیان اسپانیا در دوران هشتصد ساله حکومت اعراب یا به مسیحیان یونان در دوران چهار صد ساله حکومت ترکان اجازه داد که تن به ترک آیین خود ندهند برخوردار نبودند، زیرا که این مسیحیان پشت جبهه نیرومندی را بصورت اروپای مسیحی پشتوانه خود داشتند، در صورتیکه زرتشتیان ایران با شکست نظامی کشورشان دیگر از هیچ تکیه گاه برونمرزی برخوردار نبودند، و همین آنها را وادار کرد که سرانجام راه مبارزه ای از درون، یعنی شکل دادن آیین تشیع بر الگویی ماقبل اسلامی را برای مبارزه با استیلاگران عرب برگزینند. واقعیت مربوط به مساوات ادعایی ارمغان شده اعراب به ایرانیان را در این نوشته پژوهشگر ایرانی بروشنی منعکس میتوان دید که: «برخلاف نظر بعضی از اسلام شناسان چون دکتر علی شریعتی که معتقدند مردم ایران در حمله اعراب و نفوذ اسلام فروریختن دیوارهای تسخیرناپذیر طبقاتی، آزادی تعلیم و تربیت برای عموم، رهایی از استبداد روحانی و اشرافی را یافته بودند، حمله اعراب به ایران نه تنها معادله های طبقاتی و حاکمیت اقتصادی - اجتماعی دوره ساسانی را بنفع توده های مردم تغییر نداد، بلکه با اسلام آوردن اشراف و فئودال های ایرانی، مسالکیت اراضی و امتیازات طبقاتی آنها مثل گذشته تثبیت و تحکیم گردید و حکومت های اسلامی با ائتلاف و تبانی زمینداران و اشراف ایرانی به تشدید بهره کشی از توده های شهری و روستایی پرداختند. بدین ترتیب پس از حمله اعراب به ایران، روستائیان ایرانی ستم دوگانه ای را تحمل کردند: از یکطرف ظلم اربابان و بهره کشان محلی و از سوی دیگر ستم فاتحان عرب»<sup>۲</sup>. نویسنده بهمین مناسبت اظهار نظری از احمد امین

۱ - همانجا، ص ۱۱۷.

۲ - علی میرفطروس در: «اسلام شناسی»، ص ۸۵ و ۸۶.

استاد و مورخ عرب را نقل میکند که «نتیجه فتح اسلامی برده بردن و بنده نگهداشتن بوده، و انترناسیونالیسم اسلامی در واقع چیزی جز توجیه مذهبی امپریالیسم خشنی که اشراف عرب و غلامان ترک ساخته بودند نبوده است.»

منابع متعدد تاریخی و جغرافیایی معتبری از خود جهان اسلام به ادامه وجود مراکز بزرگ زرتشتی در سراسر ایران لااقل تا پایان قرن چهارم هجری گواهی داده اند: «در این زمان (سده چهارم هجری) هیچ شهر و دهکده و ناحیتی در فارس نیست که آتشگاهی در آن نباشد. بسیاری از دهقانان این خطه (فارس) به آئین زرتشتی پایدارند و در دژهای کوهستانی آنان تصاویر و داستانهای پادشاهان و پهلوانان ایران باستانی و شرح پیروزیهای ایشان نگاهداری میشود»<sup>۱</sup>. «در کرمان در حال حاضر زرتشتیان بسیارند»<sup>۲</sup>. «شمار زرتشتیان در اقلیم پارس و کرمان چندان زیاد است که برخلاف آنچه حقوق اسلامی در لزوم نصب علامت تشخیص برای نامسلمانان مقرر داشته است بر لباس خویش وصله نمیزنند، زیرا که بدان نیازی نیست»<sup>۳</sup>. «در نواحی کرانه دریای خزر: طبرستان، گیلان و دیلمستان شمار زرتشتیان افزون بر مسلمانان است»<sup>۴</sup>. «در بخش جبال (مغرب ایران) جماعت عظیمی از خرمدینان همچنان به آیین خود باقی مانده اند»<sup>۵</sup> و «موبدان موبد جبال و پیشوای همه زرتشتیان ایران شناخته میشود»<sup>۶</sup>. «در بخش ماسپندان هنوز خرمدینان بسیار بسر میبرند». «در ناحیت خراسان درین روزگار در میان بزرگان قوم بسیاری در نهان هواخواه آئین زرتشتیگریند»<sup>۷</sup>. «گروههای متعددی از زرتشتیان در ایران مرکزی، به ویژه در روستاهای

۱ - اصطخری در «المسالک والممالک»، ص ۱۱۶ و ص ۱۸۸ و ۱۵۰.

۲ - همانجا، ص ۱۶۴.

۳ - البدء والتاریخ، چاپ «کلمان هوار»، ج ۱، ص ۴۲۱.

۴ - یاقوت در «ارشاد»، ص ۱۳۰.

۵ - ابن حوقل در «صورة الارض»، ص ۴۳ و مقدسی در بدء والتاریخ، ص ۳۹۴.

۶ - مقدسی، ص ۲۰۲.

۷ - همانجا، ص ۲۰۴.

ری و قم و کاشان و نایین و یزد پراکنده اند»<sup>۱</sup>. «در برخی نواحی مانند ولایت غور شمار غیرمسلمانان در حدی است که جغرافیانویسان قرن چهارم آنجا را دارالکفر نامیده اند»<sup>۲</sup>. «در مساوراء النهر و حتی در اقصی نواحی آن جماعات بزرگی از گیرگان و نیز از مانویان بسر میبرند»<sup>۳</sup>. «در خوزستان مجوسان فراوانند»<sup>۴</sup>. «در بسیاری نواحی ایران مردم در اعیاد کفر (عیدهای زرتشتی) بازارها را تزئین میکنند و نوروز و مهرگان را همراه با مجوسان جشن میگیرند»<sup>۵</sup>. ابن حوقل و استخری دو فهرست بلندبالا از آتشکده های زرتشتیان در ایران قرن چهارم هجری ارائه داده اند که همه در این زمان دائر بوده اند<sup>۶</sup>.

Adam Metz در کتاب معروف تمدن اسلامی خود از شهری بنام قرینین نام میبرد که در مشرق فارس واقع بود و همه مردم آن زرتشتی بودند، چنانکه حتی یک تن از آنان اسلام نپذیرفته بودند<sup>۷</sup>. مقدسی مینویسد که در خود عراق نیز «مجوسان بسیار بودند هر چند که در آنجا با کارشکنی های بسیار مواجه بودند»<sup>۸</sup>. «در ری و اصفهان و در چند ناحیه از آذربایجان آتشگاه هائی دائر بودند با گروههای مؤمنانی که با عدم پشتیبانی حکومت از شمار آنان کاسته میشد»<sup>۹</sup>. ریچارد فرای، نویسنده این مطلب، در کتاب دیگر خودش شرح جالبی از اختلاف میان زرتشتیان و مسلمانان کازرون را در اوایل قرن پنجم هجری نقل میکند که بموجب آن شیخ ابواسحاق کازرونی پایه گذار فرقه ای از

۱ - ابن حوقل در صورة الارض. ص ۳۰۹.

۲ - همانجا، ص ۴۰۴.

۳ - حدودالعالم، چاپ تهران، ص ۶۶ و ۷۲.

۴ - اسرار التوحید، ص ۲۶۶.

۵ - احسن التقاسیم، ص ۴۳۹-۴۴۱.

۶ - صورة الارض، ص ۲۶۴-۲۷۳؛ مسالک والممالک، ص ۱۱۸.

۷ - الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری، ترجمه عربی محمد عبدالهادی ابوزید از متن آلمانی آدام متس، قاهره، ج ۱، ص ۶۴.

۸ - احسن التقاسیم، ص ۱۲۶.

۹ - R. Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، ص ۱۲۶.

صوفیان در پی برانداختن آتشگاهها از آن منطقه برآمد، ولی حاکم کازرون که خود زرتشتی بود به شیراز رفت و از فخرالملک امیر دیلمی پارس خواستار داوری شد. شیخ ابواسحاق جمعی از «اوباش» کازرون را گرد آورد تا با زرتشتیان شهر برابری کنند، اما امیر آل بویه فرمان داد تا شیخ کازرونی نزد او رود و سرزنشهای وی را به سبب آشوبی که برای مسلمان کردن مردم برپا کرده بود بشنود<sup>۱</sup>. «یکی از آتشگاههای بزرگ ساسانیان بنام آذرگشسپ در قرن چهارم، همچنان در شیز (تخت سلیمان کنونی) در جنوب دریاچه ارومیه فروزان بود، و نمیتوان بدرستی دانست که این آتش پس از آن تا چه زمانی فروزان مانده است، زیرا چنین مینماید که آتش آذرگشسپ خرد فرو مرد و نه با فشار مسلمانان»<sup>۲</sup>. «از منابع چنین برمیآید که کانونهای آیین زرتشتی گذشته از استانهای دور از دسترس کرانه دریای خزر، استانهای فارس و کرمان و چند ناحیه از آذربایجان بوده اند. در نواحی دیگر در ری و اصفهان نیز آتشگاههایی در کار بودند»<sup>۳</sup>. «پایداری در آیین زرتشت نه تنها در منابع متعدد تأیید شده است، بلکه آداب و رسوم کهن در دورانهای اسلامی گواه این نظر است. گذشته از اینها وجود دست کم دو برج محتوی سنگنوشته های عربی و پهلوی در میل رادکان گرگان و لاجیم طبرستان که هر دو از ساخته های خاندان باوندند گواه روشنی بر پایداری دین و زبان کهن ایرانی و تا مدتها پس از آنند که زبان و خط پهلوی در فلات ایران از میان رفته و در انحصار آتشگاهها و موبدان درآمد بود»<sup>۴</sup>.

مورخان عرب در موارد متعدد به دژ «جسس» در کسوه ارجان فارس اشاره کرده اند که زرتشتیان کتابهای خود از جمله تاریخ های

۱ - فردوس المرشدیه، چاپ F. Meier در لایپتیگ، ص ۱۱۷ تا ۱۲۱، نقل در کتاب «میراث ایران»، نوشته ریچارد فرای، ابن اثیر در کامل، ج ۸، ص ۵۲۲.

۲ - R. Frye در «عصر زرین فرهنگ ایران»، ج، ص ۱۳۰.

۳ - Mary Boyce، مقاله تحقیقی The Zoroastrian Village of the Jupar Range، در Festschrift für Wilhelm Eilers، ص ۱۴۸-۱۵۶.

۴ - Ernest Herzfeld در Postsasanidische Inschriften، ص ۱۴۳.

پیش از اسلام را در آن نگاه میداشته اند و شرح مفصل آن در صورة الارض ابن حوقل و مسالك والممالك استخری آمده است.<sup>۱</sup> این دژ یکی از چند گنجینه نوشته های کهن زرتشتی در ایران اسلامی بوده است. بطوریکه نوشته اند عضدالدوله دیلمی در زمان حکومت خود در پارس، از موید ماراسپند کازرونی گنجینه دار دژ «جص» که با خطوط باستانی ایران آشنا بود دعوت کرد که سنگنوشته های تخت جمشید را برای وی بخواند و ترجمه کند. دکتر ذبیح اله صفا در تاریخ ادبیات در ایران و ریچارد فرای در عصر طلایی فرهنگ ایران در این باره با تفصیل بیشتر صحبت کرده اند.

لازم به تذکر است که بجز زرتشتیان، اقلیت های مذهبی دیگر ایرانی نیز، هر چند با شماری کمتر، در ایران قرون اولیه اسلامی وجود داشتند که از جمله آنها ابن حوقل چندین بار از «مزدکیه» در شمال آذربایجان نام میبرد و آنانرا پیروان بابک میخواند که به ظاهر قرآن میخوانند ولی در باطن به اسلام اعتقاد ندارند.<sup>۲</sup> همین نظر را البغدادی در باره خرمدینان میدهد که «اینان بضرورت تظاهر به مسلمانی میکنند ولی نه نماز میخوانند و نه روزه میگیرند، و به جهاد با کفار نیز عقیده ندارند»<sup>۳</sup>. این خرمدینان، چنانکه از نوشته های خواجه نظام الملک در قرن پنجم و شهرستانی در قرن ششم هجری برمیآید، تا این سالها نیز در ماوراء النهر و آذربایجان و حتی در خود عراق نیز با اسامی خرمیه، مزدکیه و سنبادیه باقی بوده اند.

از پیامدهای مهم وجود کانونهای زرتشتی در ایسران اسلامی، فعالیت فرهنگی گسترده ای بود که در قرون اولیه اسلام از طرف دانشمندان زرتشتی نه تنها در ترجمه آثار پهلوی دوران ساسانی به پارسی و عربی صورت گرفت، بلکه آثار متعددی نیز بصورت کتاب و

۱ - صورة الارض، ص ۲۷۲؛ المسالك والممالك، ص ۱۱۸.

۲ - صورة الارض، ص ۳۷۲.

۳ - الفرق بین الفرق، ص ۱۶۱.

۴ - الملل والنحل، چاپ تهران، ص ۸۰ و ص ۴۲۱؛ سیاستنامه خواجه نظام الملک، چاپ تهران، ص ۲۸۷.

تفسیر و غالباً با هدف رویارویی با اسلام و مسیحیت توسط آنها تألیف شد، که از جمله آنها میتوان از پندنامه زرتشت، دینکرت، بندهشن، داتستان دینیگ، جاماسب نامگ، شکندگمانیک ویزار، زات اسپرم، مادیگان فروردین، ارداویرافنامه، گجستگ ابالیش، اندرز آتورپات مارسپندان، شایست نشایست، اندرز خسروگواتان، اندرز داناک مرد، اندرز اشترداناک، مینوک خرد نام برد. تقریباً همه این کتابها در قرن گذشته توسط دانشمندان اروپائی به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی ترجمه شده و همراه با متون اصلی آنها در اروپا یا در هندوستان بچاپ رسیده اند.

از زمره این کتابها اثری جغرافیایی بنام شترستانهای ایران بوده است که مهمترین کتاب جغرافیایی به پهلوی و شامل تاریخ بنای شهرهای بزرگ ایران و مواضع آنها است. در بند ۶۷ این کتاب از بغداد نیز که به امر دوانیک (عنوان ایرانی منصور دوانیقی خلیفه دوم عباسی) توسط نویخت ایرانی ساخته شده نام برده شده است، ولی ظاهراً این بخش الحاقی است و اصل رساله در ایسران پیش از اسلام نوشته شده است. از این رساله ترجمه ای به فارسی توسط صادق هدایت صورت گرفته که در سال ششم مجله مهر به چاپ رسیده است.

متن منشور ارداویراف نامه که داستان سفر ارداویراز مغ ایرانی به جهان دیگر است و بسیاری از پژوهندگان اروپائی آنرا پیشاهنگ کمندی الهی دانته دانسته اند، در قرن هفتم هجری توسط زرتشت بهرام پژدو شاعر پارسی گوی زرتشتی شیراز به شعر پارسی برگردانیده شده است.

### حماسه قیام ها

«پس از مرگ یزدگرد در سال ۳۱ هجری، ایران دیگر بصورت دولتی مستقل وجود نداشت. ولی مفهوم این امر این نبود که اعراب بر آن تسلط کامل داشتند. عملیات جنگی اعراب در مناطق شمالی و کوهستانی ایران ... طبرستان و دیلم و گیلان - که مردم آنها لجوجانه در مقابل فاتحان پایداری کردند و مدت مدیدی حیات سیاسی خویش را با استقلال ادامه دادند با مشکلات بیسابقه ای مواجه شد. بخش کوهستانی

گیلان یعنی دیلم اصولاً هیچگاه بدست اعراب مسخر نشد و پای ایشان بدانجا نرسید. در سیستان و تخارستان تا آغاز قرن هشتم میلادی در برابر اعراب پایداری سرسختانه ای به عمل آمد. در سال ۴۱ هجری دهقانان تخارستان (ناحیه بلخ) به کمک چین پیروز فرزند یزدگرد سوم را شاه ایران اعلام کردند، زیرا امپراتوری چین که مایل نبود اراضی زیر اطاعت اعراب بیشتر توسعه پیدا کند خراسان و تخارستان را بر ضد فاتحان عرب یاری میکرد. منتها چین دور بود و کمک آن نمیتوانست مؤثر باشد. در سال ۵۵ هجری پیروز بر اثر فشار نظامی اعراب به چین پناهنده شد، ولی فرزند وی نرسه اندکی بعد به تخارستان بازگشت و پایداری مردم آن سامان را علیه اعراب سازمان داد، و این وضع بیش از ۳۰ سال ادامه یافت. سرانجام در سال ۷۰۷ میلادی، بلخ بار دیگر بدست تازیان افتاد و نرسه به چین رفت که در آنجا بطور رسمی شاه ایران شناخته میشد.<sup>۱</sup>

سلسله مبارزه ملی با اشغالگران عرب تقریباً بلافاصله پس از سقوط نهایی شاهنشاهی ساسانی آغاز شد، زیرا این موضوع برای توده های مردم ایران بیش از آنکه جنبه مذهبی داشته باشد جنبه ملی داشت. از زمان اسکندر یعنی از هزار سال پیش از آن ایرانیان هیچوقت سنگینی بار فرمانروایی بیگانه را بر دوش خود احساس نکرده بودند. تاخت و تازهای هپتالیان (هیاطله) در زمان ساسانی در بخشی از مشرق سرزمین ایران و خراجگزاری موقتی دربار ایران بدین قبایل جنبه ای زودگذر داشت و از نظر بخش اعظم مردم این کشور پیروزی واقعی بیگانگان بحساب نمی آمد. در عوض اشغال سرزمین پرآوازه آنان بدست بیابان نشینانی که بگفته همه مورخان شرق و غرب از نظر فرهنگ و تربیت بمراتب پایین تر از آنها بودند و توجه بدین واقعیت که از آن پس میبایست به قانون شمشیر، این بادیه نشینان سرور باشند و صاحبان واقعی آب و خاک ایران مولی و فرمانبردارشان، برایشان هم بسیار محسوس و هم بسیار دردناک بود، بخصوص آنکه این

۱ - A.U. Yakubovskii، در کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی»، ترجمه فارسی، ص ۱۵۸.

شمشیرکشان نه تنها مساوات و عدالتی را که بعداً از جانب مورخان ادعا شد برای آنان به‌مراه نیاوردند، بلکه آنچه را هم که داشتند به قانون «الحق لمن غلب» که خودشان بدان استناد میکردند از آنها گرفتند. به توصیف زرین کوب «در برابر سیل هجوم تازیان شهرها و قلعه های بسیار ویران گشت و خاندان ها و دودمان های زیاد بر باد رفت. نعمتها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنایم و انفال نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و سبایا و اسرا خواندند. از پیشه وران و برزگران که دین مسلمانی را نپذیرفتند باج و ساو گران به زور گرفتند و جزیه نام نهادند، و همه این کارها را در سایه شمشیر و تازیانه انجام دادند که هیچکس در برابر آنها آشکارا یاری اعتراض نداشت. حد و رجم و قتل و خرق تنها جوابی بود که عرب، خاصه در عهد امویان به هرگونه اعتراضی میداد.»<sup>۱</sup>

مقاومت‌های ایرانیان در برابر اشغالگران عرب تقریباً بیفاصله پس از شکست نظامی ایران شکل گرفت. در این مورد، همچنانکه در مورد ادامه پیگیر این مبارزات تا زمان بیرون راندن اشغالگران، شباهت خاصی میان ایران و اسپانیای مسلمان - دو کشور غیرسامی در دو منتهالیه شرقی و غربی امپراتوری عرب میتوان یافت که سرپرسی سایکس در «تاریخ ایران» خود بر آن تأکید خاص نهاده است. همانطور که این حرکت Reconquista در اسپانیای تسخیر شده عرب از ناحیه کوهستانی شمال این کشور (آستوریا) آغاز شد، جنبشهای استقلال طلبانه ایرانیان نیز از ناحیه کوهستانی شمال ایران (خراسان و طبرستان) سر برآورد، و در هر دو مورد وجوه اختلاف همانقدر از واقعیت‌های سیاسی و ملی مایه میگرفت که از واقعیت‌های فرهنگی. بهمین دلیل در سراسر امپراتوری عرب، تنها این دو کشور بودند که زبان ملی خود را به نفع زبان عرب کنار نگذاشتند و پیوندهای فرهنگی خویش را با گذشته نیز از یاد نبردند.

اساس کار ایرانیان از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن چهارم هجری که

۱ - عبدالحسین زرین کوب در «دو قرن سکوت»، ص ۸۱.

سلسله های ایرانی دوباره در ایران بر روی کار آمدند، ایجاد افتراق عقیده بین ایرانیان با سایر مسلمانان بود تا بدین وسیله هویت ملی ایرانی را در داخل جهان اسلام محفوظ نگاه دارند. نهضتهایی سیاسی نظیر نهضت ابومسلم خراسانی در اوایل قرن دوم و نهضت های سه آفرید و سنباد در خراسان و جهیم بن صفوان در ترمذ و اسحاق در ماوراء النهر و راوندیه و جمعیت اسب نوبتی و استاذسیس در هرات و بادغیس در سیستان و سپیدجامگان در خراسان و بابک خرم دین و سرخ پرچمان و مازیار و افشین و قیام عبدالله بن کرام، و نهضتهایی فکری و مذهبی چون شعوبیه و کرامیه و زیدی و صوفیه همه جلوه های مختلفسی از کشمکش دائمی میان ایرانیان مغلوب و تازیان غالب بوده است<sup>۱</sup>.



آغازگر این قیام ها، به آفرید از ایرانیان خراسان بسود که سه نوشته ابوریحان بیرونی، نویسنده شرح حال او، هفت سال در چین گذرانیده بود. وی در سال ۱۲۹ هجری قیام کرد و آیین تازه ای آورد که برگرفته از آیین زرتشتی بود، ولی هدف اصلی او مبارزه با تازیان بود. بسیاری از مردم به آیین وی گرویدند، ولی نهضت ابومسلم که در این هنگام آغاز شده بود تا حد زیادی آنرا تحت الشعاع خود قرار داد. اشکال کار او در این بود که خود زرتشتیان سنتی نیز اصلاحاتی را که او در این دین آورده بود نمیپذیرفتند و آنرا بدعتی در دین میدانستند، و از این بابت نزد ابومسلم شکایت بردند. فهرست ابن الندیم که در قرن چهارم هجری نوشته شده تصریح میکند که تا آنزمان همچنان بسیاری از کسان در خراسان هواخواه او بوده اند<sup>۲</sup>. ابوریحان در آثارالباقیه خود بتفصیل از او یاد میکند<sup>۳</sup>. شهرستانی در ملل و نحل مینویسد که نام دیگر این فرقه سیسانیه است، و توضیح میدهد که اینان زرتشت را نیز به پیامبری میشناسند و برای شاهان باستانی که زرتشت را گرامی

۱ - عبدالرفیع حقیقت در: «نهضتهای فکری ایرانیان»، ص ۳۳۹.

۲ - فهرست ابن ندیم، ترجمه فارسی، ص ۶۱۵.

۳ - آثارالباقیه، ترجمه فارسی، ص ۲۳۳.

داشته اند احترام فراوان قائلند<sup>۱</sup>. ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران احتمال میدهد که فرقه هائی از غلاة شیعه که برای اعداد ۷ و ۱۹ اهمیت خاص قائل بوده اند از به آفرید الهام گرفته باشند<sup>۲</sup>.



در همان سالها یکی از داعیان عباسی در خراسان بنام خدش تغییر روش داد و به تبلیغ افکار اجتماعی ایرانی با گرایشش مزدکی پرداخت و این بار دعوت او در میان روستاییان خراسان با موفقیت بسیار مواجه شد. ولی والی اموی خراسان که از این بابت سخت نگران شده بود موفق شد خدش را دنبال و به حيله دستگیر کند، و برای ترسانیدن دیگران سیاست بیرحمانه ای را در مورد او اجرا کرد، بدین ترتیب که اول زبانش را کتند، بعد دستهایش را بریدند، سپس دیدگانش را میل کشیدند و کورش کردند، و سرانجام به دارش زدند<sup>۳</sup>.



قیام سیاه جامگان ابومسلم در خراسان آغاز واقعی سلسله قیامهائی بود که همزمان با نبردهای استقلال طلبانه مشابهی در دورترین بخش امپراتوری نوحاسته عرب، یعنی در نواحی شمالی اسپانیا از جانب مبارزان آستوریا آغاز شده و در اسپانیای مسیحی «بازستانی» Reconquista نام گرفته بود. پرچمی که بدست ابومسلم برافراشته شد، تا هنگام بازیابی استقلال ایران از زیر یوغ تازیان توسط یعقوب لیث همچنان افراشته ماند، و تنها پرچمداران عوض شدند، یعنی هرکدام از آنان بهنگام از پای درافتادن آنرا به جانشینی تازه نفس سپردند.

در باره اصل و نسب ابومسلم اطلاع دقیقی در دست نیست،

۱ - ملل و نحل، ص ۱۸۷.

۲ - E.G. Browne در «تاریخ ادبیات ایران»، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳ - A.U. Yakubovskii در «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی»، ص ۱۷۰.

نامش را بهزادان و نام پدرش را وندیداد هرمزد نوشته و او را از تبسار گودرز پهلوان شاهنامه و برخی نیز از فرزندان بزرگمهر دانسته اند. نسب نامه های دوران صفوی، بنویسه خود شجره او را به آل علی رسانیده اند. بسیاری از کارهای او نشان روشن بر تمایلات زرتشتی وی دارد، هر چند که او برای پیشبرد قیام خود مناسبتر دیده بود که ادعای مسلمانی کند تا بتواند برای درهم شکستن خلافت بنی امیه، مشروعیت بنی عباس را که با ایرانیان بسیار نزدیکتر از امویان بودند بمیدان آنان آورد.

در باره مبارزات ابومسلم و پایان دردآور کار او با یکی از بزرگترین نامریدیهای تاریخ جهان و یکی از سیاهترین صفحات تاریخ خلافت اسلامی، در صفحات گذشته توضیح داده شد، و در اینجا نیازی به تکرار آن نیست.



وجه مشترک همه قیامهای دیگری که بعد از قتل نامردانه ابومسلم روی داد، خونخواهی این قهرمان ملی بود. این قیام ها بدست سنباد، دوست نزدیک ابومسلم که از جانب تاریخ نویسان مسلمان «سنباد مجوس» نام گرفته است، آغاز شد. وی از بزرگان نیشابور بود و ثروت و مکنتی کافی داشت. نزدیکی او را با ابومسلم بدنبال اتفاقی دانسته اند که در نوع خود گویای وضعی است که استقرار عربان در ایران آنروز بوجود آورده بود. زرین کوب روایت مربوط بدان را از نسخه خطی زبده التواریخ حافظ ابرو متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی ایران در کتاب «دو قرن سکوت» خود چنین نقل کرده است: «اتفاق چنان افتاد که سنباد را پسری کوچک بود که با یکی از پسران عربان در محله بوی آبسار نیشابور به مکتب میرفت، و آن عربان چهار صد کس بودند. روزی پسر سنباد را با پسر عربی جنگ افتاد و پسر سنباد سر پسر عرب را بشکست چنانکه اثر خون بر آن ظاهر شد. پسر پیش پدرش رفت و ماجرا بگفت، اما پسر بدو گفت که این را به کسی اظهار مکن و با آن پسر دوستی درپیوند. پسر عرب با پسر سنباد دوستی آغاز کرد و بعد از آنکه دوست شدند پسر سنباد را به خانه برد و عرب کسی نزدیک پدرش فرستاد که پسرت

اینجاست بیا و او را ببر. سنباد به خانه عرب رفت، و عرب پسر او را کشته بود و بریان نهاده و عضوی بجهت سنباد بر سر سفره نهاد. چون سفره برداشتند عرب از سنباد پرسید که طعم بریان چگونه بود؟ گفت خوب بود. عرب گفت گوشت پسر خود خوردی. سنباد از این معنی بیهوش شد. چون با خود آمد از خانه عرب بیرون آمد و به پیش برادرش شد و این قضیه با وی گفت، و گفت انتقام ما مگر آن مروزی تواند کشید که این زمان خروج کرده است... پس هر دو برادر با هم پیش ابومسلم آمدند و این قصه با وی بگفتند، و ابومسلم سوگند یاد کرد که بسوی آباد را گندآباد کنم. و دو هزار مرد همراه ایشان کرد و آن دو برادر را امیر آن لشکر گردانید، و ایشان بدان دیه رفتند و آن چهار صد عرب را به تمام بکشتند و بینداختند، و همچنان میبود تا بوی گرفت و گندیده شد. و سنباد از آن پس از خواص ابومسلم بود و با وجود گبری به رسم او جامه سیاه میپوشید و شمشیر حمایل میکرد و از عقب ابومسلم در معرکه ها و جنگها میرفت»<sup>۱</sup>

به نوشته ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان، چون خبر قتل ناجوانمردانه ابومسلم به سنباد رسید، وی در اندک زمانی اتباع زیادی جمع کرد و سمنان و دامغان و شاهرود را متصرف شد و به خزانه ابومسلم که در این شهر به امانت بود دست یافت و قصد خود را اعلام داشت که آهنگ حجاز کند و کعبه را منهدم سازد، و دیری نگذشت که جمعی بسیار از زرتشتیان طبرستان و دیگر نقاط و مزدکیان و شیعیان و مشبهه بزیر پرجم او گرد آمدند.

سه ماه از ری تا نیشابور را در تصرف داشت و پس عازم تسخیر قزوین شد و شمار لشکر او به چند هزار تن رسید. چون خبر این قیام مهیب بگوش منصور رسید، سپاهی گران مأمور دفع او کرد. در حوالی ساوه این دو رویارو شدند ولی نیروی سنباد شکست خورد. سنباد پس از این شکست خزائن ابومسلم را برداشت و بسوی طبرستان

۱ - از نسخه خطی زینة التواریخ متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، نقل توسط عبدالحسین زرین کوب در «دو قرن سکوت»، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

رفت تا از اسپهبد خورشید شاهزاده ساسانی یاری گیرد، ولسی در بین طبرستان و قومس بدست شخصی بنام لویان طبری کشته شد.<sup>۱</sup>

در باره قیام کوتاه ولی خونین سنباد طبری مینویسد که «بیشتر یاران سنباد از مردم کوهستان بودند، و منصور خلیفه جهورین مرارالعجلی را با ده هزار کس به حرب آنان فرستاد و در بین همدان و ری میان آنان جنگ درگرفت که در آن سنباد به هزیمت شد و نزدیک شصت هزار تن از یارانش در هزیمت کشته شدند و کودکان و زنانشان اسیر گشتند و سرانجام سنباد بین طبرستان و قومس بدست لوان طبری به قتل آمد»



تقریباً بیفاصله پس از مرگ سنباد، قیام تازه ای در خراسان در سال ۱۵۰ هجری به رهبری سرداری بنام استاذسیس آغاز شد که کسانی از تاریخ نگاران اسلامی، او را پدر مراجل همسر هارون الرشید و مادر خلیفه مأمون دانسته اند.<sup>۲</sup>

بعقیده برخی از مورخان، این نسبت بعدها ساخته شده تا نسب مأمون به بزرگان ایرانی پیوندد. اتفاقاً مورخانی دیگر خیزران صادر هادی و هارون الرشید خلفای عباسی را دختر خود استاذسیس دانسته و نوشته اند که این زن توسط پدر ایشان مهدی به حرم آورده شده و دو فرزند ذکور از او زاده شده اند.

استاذسیس در خراسان امسارت داشته و ظاهراً از حکمرانان محتشم آن سامان بوده است.<sup>۳</sup> حتی وقتی به قسول یعقوبی از اینکه مهدی را به ولیعهدی منصور خلیفه بشناسد سر باز زده است. بهر حال نفوذ او در حدی بوده که در اندک مدتی چند صد هزار نفر را علیه خلفای عباسی تجهیز کرده است.

طبری طی حوادث سال ۱۵۰ مینویسد: «از دیگر وقایع این سال خروج استاذسیس با مردم هرات و بادغیس و سیستان و شهرهای

۱ - تاریخ طبری، جلد ششم، وقایع سال ۱۴۹ هجری.

۲ - ابن اثیر در «کامل»، ج ۶، ص ۲۱۹.

۳ - تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۴.

دیگر خراسان بود. گویند وی نزدیک سیصد هزار مرد جنگجو در فرمان داشت و چون بر خراسان دست یافت بسوی مرو رود رفتند. ولی در جنگ نهایی با قوای خلافت، بر اثر خدعه خازم فرمانده خلیفه تارومار شدند. ظاهراً استاذسیس با فرزندانش به بغداد فرستاده شدند و در آنجا به امر خلیفه منصور به دار آویخته شدند<sup>۱</sup>. سیمای باشکوه این مبارز در سایه روشن های دفتر تاریخ مبهم مانده است.

نهضت استاذسیس تنها سیاسی نبود، بلکه جنبه دینی نیز داشت. بعضی از خاورشناسان خواسته اند او را یکی از موعودهایی که در سنن زرتشتی ظهور آنان انتظار می رود بشمارند، بخصوص که وی ریشه در سرزمین سیستان داشت که باید ظهور موعودهای مزدیسنان از آنجا باشد... بعلاوه او در پایان هزاره ای قیام کرده بود. با این وجود به گفته زرین کوب بعید مینماید که ایرانیان آنزمان وی را موعودی چون سوشیدر، دیوشید ماه و سوشیانت تلقی کرده باشند<sup>۲</sup>.



رهبر قیام بعدی اسحاق ترک سرداری خراسانی بود و تنها بدین جهت او را ترک گفتند که بفرمان ابومسلم میان ترکان به رسالت رفته بود. بعد از قتل ابومسلم به ماوراء النهر رفت و مردم آنجا را به قبول رسالت ابومسلم دعوت کرد و بدانها گفت که ابومسلم نمرده بلکه در کوه دماوند پنهان است و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. به نوشته الفهرست وی از نسل زیدبن علی بود و بهمین جهت خود نیز دعوی امامت داشت. به روایت دیگر الفهرست وی مدعی بود که بسا پادشاه جنیان روابطی نزدیک دارد و میگفت ابومسلم را زرتشت فرستاده بوده است ولی از پایان کار او اطلاع دقیقی در دست نیست.



۱ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۸۸؛ کامل، ج ۶، ص ۲۱۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛  
تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۹۸.  
۲ - دو قرن سکوت، ص ۱۵۵.

همزمان با قیام اسحاق در خراسان، افراد فرقه ای که راوندیان نامیده میشدند در خود بغداد قیامی علیه منصور خلیفه ترتیب دادند. افراد برگزیده این فرقه، در ظاهر بعنوان اینکه روح خداوند در المنصور قاتل ابومسلم حلول کرده است و بساید او را حضوراً سجده کنند به بغداد رفتند (۱۴۱ هجری) و در پیرامون قصر منصور در هاشمیه جمع شده و فریاد برآوردند که این خانه، خانه خداوند است. و ناگهان بجانب خلیفه حمله کردند، و تعداد آنان ۶۰۰ نفر بود. ولی سپاهیان به آنسو شتافتند و آنها را با شمشیر پراکنده کردند و کشتند. از آن پس اسب نوینی بنام «فرس النویه» در دربار عباسیان نگاهداری میشد که همیشه زین کرده حاضر بود تا در موقع ضروری مورد استفاده خلیفه قرار گیرد. به نوشته طبری این فرقه تا آغاز قرن چهاردهم هجری همچنان فعالیت داشت<sup>۱</sup>.



حکومت شوم ابوجعفر دوانقی منصور دومین خلیفه عباسی، قاتل ابومسلم و ابن المقفع و استاذسیس و غیره، در سال ۱۵۸ هجری پایان رسید. در زمان جانشینش مهدی، هشام بن حکم خراسانی با ادعای جانشینی ابومسلم قیام کرد و این بار وی مدعی آن شد که خداوند در او حلول کرده است.

ماه نخب که معجزه او بود، از چاهی که در قلعه سیاه بود بیرون میآمد. ایرانیان دسته دسته بدو گرویدند، و وی با پشتیبانی آنان از جیحون گذشت و به نواحی کش و نسف (نخب) رفت و با خاقان چین وارد مکاتبه شد و از او کمک خواست. فرقه سپیدجامگان را سازمان داد و چهار سال حکومت کرد، اما سرانجام محاصره شد و در سال ۱۶۹ درگذشت. به نوشته بیرونی تا سده پنجم هجری هنوز در ماوراءالنهر فرقه ای وجود داشته اند که در خفا پیرو دین المقنع بوده اند.

پادشاه بخارا بنیات بن طغشاده به آیین او گرائید. سرداران

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۳۰.